

دن براون

اُخاستگاه

www.ketab.ir



انتشارات فروزش

کد کتاب: ۱۴۷۳

- سرشناسه
- عنوان و نام پدیدآور
- مشخصات نشر
- مشخصات ظاهری
- فروست
- شابک
- وضعیت فهرست نویسی
- یادداشت
- یادداشت
- موضوع
- موضوع
- شناسه افزوده
- شناسه افزوده
- رده بندی کنگره
- رده بندی دیویی
- شماره کتابشناسی ملی
- براون، دن، ۱۹۶۴ - م.
- Brown, Dan
- خاستگاه/ نویسنده دن براون؛ ترجمه احمد جعفری.
- تیریز: فروزش، ۱۳۹۷.
- ۵۴۵ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
- مجموعه ادبیات داستانی جهان (۱۳)؛ دبیر مجموعه حسن اکبری بیرق.
- ۳-۷۶۱-۵۴۷-۹۶۴-۹۷۸
- فیبا
- عنوان اصلی: Origin.
- کتاب حاضر با عناوین مختلف با مترجمین و ناشرین متفاوت در سالهای قبل منتشر شده است.
- داستان های آمریکایی - قرن ۲۰ م.
- American fiction - 20th century
- جعفری، احمد، ۱۳۵۲ -، مترجم
- اکبری بیرق، حسن، ۱۳۴۹ -
- ۱۳۹۷ خ ۱۲/۱۷/۱۳۵۵۳ PS
- ۸۱۳/۵۴
- ۵۴۷۹۸۰۹

این اثر ترجمه‌ای است از:

Dan Brown

Origin

2017



نام کتاب: خاستگاه

نویسنده: دن براون

مترجم: احمد جعفری

ویراستاران: دکتر حسن اکبری بیرق، فائقه سرباز

دبیر مجله: دکتر حسن اکبری بیرق

آماده‌سازی و امور فنی: محمدرضا انتشارات فروش

تیراژ: ۱۰ جلد

نوبت چاپ: ۱۰۹۷

چاپ و صحافی: ...

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۷-۷۶۱-۳

ISBN: 978-964-547-761-3

کد کتاب: ۱۴۷۳

حق چاپ محفوظ است.

انتشارات فروش

نشانی: تبریز، خیابان امام خمینی، نرسیده به چهارراه آبرسان، ساختمان تشریفات

تلفن: ۳۳۳۶۹۵۲۵ (۰۴۱) دورنگار: ۳۳۳۵۷۰۶۱ (۰۴۱) دفتر تهران: ۶۶۴۶۱۴۶۰ (۰۲۱)

www.forouzes.com

@forouzespublication

info@forouzes.com

@forouzespublications

فروش این کتاب بدون هولوگرام غیر قانونی است و پیگرد قانونی دارد.

قیمت: ۶۵۰۰۰۰ ریال

پیشگفتار

قطار چرخ‌دنده‌ای قدیمی با زحمت از آن شیب سرگیجه‌آور بالا می‌رفت و آدموند کرج، صابون‌های دندان‌دار بالای سرش را ورنده‌ای می‌کرد. کمی دورتر در لبه‌ی صخره‌ای، بنای سنگ بزرگی به شکل عمودی ساخته شده بود که به نظر می‌رسید انگار در فضا معلق است، گویی به شکل جادویی به پرتگاه عمودی جوش خورده بود.

این همان مقدس‌گانه‌ای که به دور از دستبرد زمان، در کاتالونیای اسپانیا واقع شده است بیش از چهار قرن است که سنتی بی‌امان نیروی جاذبه‌ی زمین را تحمل کرده و هرگز دست از هدف اصلی خود نکشیده است: حاکم کردن ساکنان خود از دنیای مدرن.

کرج با خود می‌اندیشید، عجیب آنکه، آن‌ها نخستین کسانی خواهند بود که حقیقت را خواهند فهمید؛ واکنش آن‌ها به گونه خواهد بود. «از نظر تاریخی، خطرناک‌ترین مردان در جهان، راهبان هستند... مخصوصاً آن‌هایی که خدایان آن‌ها تهدید شوند؛ «و من بر آنم شعله‌ای آتشین به لانه زنبورها بفرستم.

وقتی قطار به قله‌ی کوه رسید، کرج فردی را دید که تنها روی سگ‌و ایستاده و در انتظار اوست. اسکلت چروکیده‌ی مردی در ردای بنفش و سرخ کاتولیک‌ها و عبای سفید، پیچیده شده و شب‌کلاهی بر سرش گذاشته بود. کرج چهره‌ی لاله‌ی سرخ خود را از روی عکس‌ها تشخیص داد و ناگهان احساس هیجان‌انگیزی به وی دست داد.

«والدزینو شخصاً به استقبال من آمده است.»

آسقف آنتونیو والدزینو شخصیت پُرطرفداری در اسپانیا بود - نه تنها اوست و مشاور مورد اعتماد شخص پادشاه، بلکه یکی از پُرآوازه و پُرطرفدارترین افراد بانفوذ کشور در زمینه‌ی حفظ ارزش‌های کهنه‌گرای کاتولیک و معیارهای سیاسی مرسوم بود.

وقتی کرج از قطار بیرون می‌آمد، آسقف خطاب به او گفت: «اگر اشتباه نکنم شما آدموند کرج هستید؟»

کرج لبخندی زد و به سمت اسقف رفت تا دست استخوانی میزبان را بفشارد: «من بنده‌ای عاصی‌ام! اسقف والدزینو، می‌خواهم از شما برای هماهنگی این جلسه تشکر کنم.»
 «من از درخواست شما قدردانی می‌کنم!» صدای اسقف پرحساست‌تر از چیزی بود که کرج انتظارش را داشت. واضح و نافذ، مانند ناقوس کلیسا. «به‌ندرت دانشمندان با ما مشورت می‌کنند، به‌خصوص فرد سرشناسی مثل شما. از این طرف، لطفاً!»

والدزینو، همین‌طور که هوای سرد کوهستان ردایش را مثل شلاق بالا و پایین می‌برد، کرج را روبرو می‌سکوی ایستگاه قطار راهنمایی کرد.

والدزینو گفت: «باید اعتراف کنم، شما با چیزی که تصور می‌کردم فرق دارید. من انتظار یک دانشمند داشتم، ولی که شما...» با اکره‌ای نگاهی به کت‌وشلوار شیک کیتون کی ۵۰۱ و کفش‌های باک‌ساز شده از پوست شتر مرغ می‌همانش انداخت. «فکر کنم کلمه‌ی مناسب، آلامد^۱ باشد.»

کرج مؤدبانه لبخند زد. کلمه «آلامد» چند دهه‌ای می‌شد که از مد افتاده بود.

اسقف گفت: «باوجود مرور وابدان، هنوز دقیقاً نمی‌دانم که چه کاره‌اید.»

«من متخصص برنامه‌های تئوری و سیمه‌سازی^۲ کامپیوتری هستم.»

«پس شما برای بچه‌ها بازی‌های کامپیوتری می‌سازید؟»

کرج احساس کرد که اسقف خود را به نادانی زده است و سعی دارد شوخ‌طبع باشد. دقیق‌تر این‌که، کرج می‌دانست والدزینو، انسان فنی فوق‌العاده، اسوادی ست که اغلب می‌خواهد اهمیت این را به دیگران بفهماند. «خیر، قربان، درواقع برنامه‌های تئوری یکی از گرایش‌های رشته ریاضیات است که الگوها را مطالعه می‌کند تا آینده، یک باریک‌بینی پیش‌بینی کند.»

«آه بله، مطمئناً چند سال پیش مطلبی خواندم که در آن، بحرانی مالی در اروپا را پیش‌بینی کرده بودید؟ وقتی کسی به حرف‌های شما گوش نداد، آن دوره را با اختراع یک برنامه کامپیوتری که اتحادیه اروپا را از این مهلکه بیرون بکشد، نجات دادید. جمله معروف آنجا چه بود؟ "در سی‌وسه سالگی، احساس می‌کنم هم سن حضرت عیسی (ع) هستم که به صلیب کشیده شد."^۳»

(۱) در شرکت کیتون Kition تنها پنج خیاط زیر دست هست که در سال پنجاه دست کت‌وشلوار می‌دوزند و قیمت آن‌ها بین ده هزار تا یک صد هزار دلار است.

(۲) alamide

(۳) اعتقاد بر این است که حضرت عیسی (ع) در سن ۳۳ سالگی به صلیب کشیده شد. مناسک مذهبی کشور اسکاتلند دارای ۴۳ درجه و مقام است. معابد ۳۳ ستون دارند و ارتفاع هر یک ۳۳ فوت (۸۴/۱۰۰۳ سانتیمتر) می‌باشد.

کرج سرش را تکان داد: «یک قیاس نابجا، عالی جناب! جوان بودم خُب.»
 «جوان؟» اسقف خندید و گفت: «مگر الآن چند سالتان است... چهل؟»
 «تقریباً».

پیرمرد لبخند زد و هنوز تندباد، ردای او را بالا و پایین می برد. «خُب، به نظر می رسید که وارثان زمین آدم های فروتن و معتقدی هستند، اما در عوض زمین به آدم های جوان رسید - به معنای واقعی کلمه، به افراد مستعد، کسانی که به صفحه ی مونیتور بیشتر خیره می شوند تا به روحشان. باید پذیریم که هرگز تصور نمی کردم به هیچ دلیلی، مرد جوانی را ملاقات کنم پیش و این حرف های چالش برانگیز است. می دانی که تورا "پیش گو" خطاب می کنند».

کرج پاسخ داد: «عالی جناب، در مورد شما صدق نکرد، ولی وقتی پرسیدم آیا می توانم خودم را به شما - همکارانتان ملاقاتی داشته باشم، فقط بیست درصد احتمال می دادم بپذیرید».

«و همان است که همیشه به همکارانم می گویم، افراد باایمان حتی با گوش دادن به صحبت های افراد بی ایمان هم، می توانند چیزی بیاموزند. با گوش دادن به صدای شیطان است که می توانیم به ارزش صدای خدا بیشتر پی ببریم.» پیرمرد لبخندی زد: «البته شوخی می کنم! لطفاً حس شوخ طبعی این فرد به من گذاشته را ببخشید. گهگاه فیلترهایم از کار می افتند!»

پس از آن، اسقف والدزینو به روبرو اشاره کرد و گفت: «بقیه منتظر هستند. از این طرف، لطفاً».

کرج به مقر آن ها نگاهی انداخت، دژی بزرگ و سنگین خاکستری که از لبه ی صخره ی هموار تا دژه ی سرسبز پرنقش و نگاری امتداد داشت. کرج از ابتدای نمی ترسید ولی چشم هایش را برگرداند، به دنبال اسقف از مسیر صخره ی نامواریس رفت، و افکارش را بر جلسه پیش رو متمرکز کرد.

کرج درخواست کرده بود تا با سه رهبر برجسته مذهبی که اخیراً در کنفرانسی شرکت کرده بودند، دیداری داشته باشد.

مجمع جهانی مذاهب.

از سال ۱۸۹۳ تاکنون، صدها رهبر روحانی از حدود سی دین مختلف جهان هر چند سال یکبار در مکان های مختلفی گرد هم می آمدند تا یک هفته به شنیدن گفتگوهای بین مذاهب

بپردازند. شرکت کنندگان شامل طیف وسیعی از کشیشان بانفوذ مسیحی، خاخام‌های یهودی و علمای اسلامی سرتاسر جهان و همچنین روحانیان و بوجاری‌های هندو، روحانیان بودایی، چین‌ها، سیک‌ها، و غیره بودند.

هدفی که خود پارلمان اعلام کرده بود عبارت بود از "ایجاد هماهنگی بین ادیان مختلف جهان، ایجاد یک پل ارتباطی بین تفکرات معنوی مختلف و بزرگداشت نقاط مشترک همه مذاهب".

کج با خود گفت «عجب کاوش تحسین آمیزی!»؛ هرچند آن را فعالیتی توخالی می‌دید؛ جستجوی بی‌معنی برای یافتن نقاط مشترک اتفاقی در میان آشفته‌بازار افسانه‌ها، قصه‌ها و اسطوره‌های باستانی.

اسقف واد: بنیاد طول مسیر همراهی می‌کرد و کرج با افکار طعنه‌آمیز، پایین کوهستان را تماشا می‌کرد. «حضرت موسی (ع) از کوهی بالا رفت تا کلام خدا را پذیرا شود... و من از کوهی بالا می‌روم تا دست خلاف آن را انجام دهم».

با خودش فکر می‌کرد: انگیزه‌اش برای بالا رفتن از این کوه، تعهدات اخلاقی او بود، اما می‌دانست که غرور بی‌جا و بلندپروازی احمقانه باعث شده بود به این ملاقات بیاید - مشتاق بود تا ببیند نشستن چهره به چهره با این روحانیان و پیشگویی نابودی قریب الوقوع آن‌ها چه حس مسرت‌بخشی دارد.

«در تعریف حقیقت ما، شما روش خودتان را داسید».

اسقف نگاهی به کرج کرد و ناگهان گفت: «به مدارک تحصیلی شما نگاه می‌کردم، متوجه شدم که دانش آموخته دانشگاه هاروارد هستید؟»

«بله، لیسانس».

«می‌دانم. اخیراً مطلبی می‌خواندم که نوشته بود برای اولین بار در تاریخ هاروارد، دانشجویان تازه‌وارد بیشتر ملحد و بی‌دین هستند تا این‌که پیرو مذهبی خاص باشند. نسبتاً آمار قابل توجهی ست، آقای کرج».

«چه بگویم»، کرج می‌خواست پاسخ دهد، «دانشجویان ما دارند باهوش‌تر می‌شوند».

به محض اینکه به ساختمان سنگی رسیدند شدت باد بیشتر شد. در نور کم ورودی ساختمان، فضا پر از عطر و بوی غلیظ سوختن کندر^(۱) بود. آن دو مرد از پیچ‌وخم راهروهای

(۱) اشاره دارد به فرمان خداوند به حضرت موسی (ع) که از کوه سینا بالا برود تا کتاب آسمانی تورات (ده فرمان) به او اعطاء شود.

(۲) روغن کندر در مناسک مذهبی یهودیان و مسیحیان استفاده می‌شود و جزء هدایایی بوده است که برای تولد حضرت عیسی (ع) آورده بودند.

تاریک گذشتند، و کرج همچنان که به دنبال میزبان ردا پوشش حرکت می کرد، سعی می کرد جایی را ببیند. در نهایت، به یک در چوبی رسیدند که برخلاف انتظار کوچک بود. اسقف در زد، سرش را خم کرد و وارد شد، به میهمانش هم اشاره کرد تا وارد شود. کرج مردّد پا بر آستانه در گذاشت.

خود را در یک اتاق مستطیلی شکل دید که دیوارهای بلند آن به کتاب های جلد چرمی قدیمی خودشان می بالیدند. قفسه های کتاب مجزای دیگری از دیوارها مثل استخوان دنده سرون زده بودند. گرم کننده های چدنی دنگ و فش فش صدا می کردند و به اتاق حس خوف انبیزی داده بودند؛ جوری که انگار موجودی زنده اند. کرج سرش را بالا آورد و چشمانش را راهروی نظیر نرده ای افتاد که دور تا دور طبقه دوم را احاطه کرده بود و بدون شک فهمید که کجا آمده است.

کتابخانه، هور مونتسرات^۱، وقتی متوجه شد، یگه خورد که چطور او را پذیرفتند. شایع شده که می توان این اتاق مقدس، کتاب های خطی منحصر به فرد و نادری دارد که درهای آن فقط به روی راهبان به عر خود را صرف تبلیغ دین و خدا کرده اند و راهبانی که اینجا روی این کوه تبعید شده بودند، باز است. اسقف گفت: «از شما می خریم آن را زدن باشید؛ این خصوصی ترین فضای ما است. کمتر شخص غریبه ای تا به حال وارد این شده است.» «برایم سعادت است. از شما متشکرم»

کرج به دنبال اسقف به سمت یک میز بزرگ، چوبی رفت، که پشت آن دو مرد مسن نشسته و در انتظار آن ها بودند. مردی که در سمت چپ نشسته بود، گذر زمان در چهره اش نمایان بود، چشمانی خسته و ریش سفید ژولیده ای داشت؛ لباس ساده، چرمی و پیراهن سفیدی بر تن داشت، کلاه لبه داری نیز بر سر گذاشته بود.

اسقف گفت: «ایشان خاخام یهودا گوش^۲ هستند؛ یک فیذاوف برجسته یهودی که به تفصیل درباره ی کیهان شناسی کابالایستی^۳ قلم زده است.»

کرج خود را به میز رساند و مؤدبانه با خاخام گوش دست داد. کرج گفت: «ملاقات با شما مایه خوشحالی بنده است، عالی جناب! من کتاب های شما را در مورد کابالا خوانده ام. نمی توانم بگویم که از آن ها سر در می آورم، ولی به هر حال آن ها را خوانده ام.»

Montserrat (۱)

Rabbi Yehuda Köves: پیشوای روحانی یهودیان (۲)

Kabbalistic Cosmology (۳)

گوش درحالی که با دستمالش چشم‌های خیسش را پاک می‌کرد با خوش‌رویی سرش را تکان داد.

اسقف به سمت مرد بعدی حرکت کرد و ادامه داد: «و ایشان، علامه سرشناس، سعید الفاضل هستند.»

محقق متشخص اسلامی با احترام ایستاد و لب‌خندی زد. کوتاه‌قد و چاق بود با چهره‌ای شاد که به نظر می‌رسید انطباقی با چشمان سیاه نافذش ندارد. دُشداشه سفید بی‌تکلفی به تن داشت. «آقای کرج، من هم پیش‌بینی‌های شما را درباره آینده بشر خوانده‌ام. نمی‌توانم بگویم با آن‌ها رافق هستم، اما آن‌ها را خوانده‌ام.»

کرج زبانه‌بندی و دست آن مرد را فشرد.

اسقف رو کرد. همکارانش و گفت: «میهمان ما، آقای ادموند کرج، همان‌طور که می‌دانید، دانشمند بسیار صاحب‌نظر در علوم کامپیوتری و برنامه‌های تئوری، مخترع و چیزی شبیه به پیشگودر بهان‌فروزی هستند. با توجه به این سوابق کاری، از درخواست وی برای ملاقات با ما سه نفر حیرت‌زده‌ایم. این‌رو، حالا باید از خود آقای کرج پرسیم تا برای ما توضیح بدهند که چرا پیش ما آمده‌اند.»

بعد از آن، اسقف والدزینو روی صندلی بین دو همکار خود نشست، دست‌هایش را روی هم گذاشت، و با نگاهی منتظر، به کرج خیره شد. سه نفر به‌صورت هیئت حل اختلاف دادگاه به او نگاه می‌کردند و بیشتر وضعیتی شبیه به دادگاه تفتیش عقاید به‌وجود آمد تا جلسه دوستانه دانشمندان. کرج متوجه شد که اسقف حتی رای‌ها صندلی هم در نظر نگرفته است.

کرج به‌صورت آن سه مرد پا به سن گذاشته که روبرویش نشسته بودند نگاه کرد، بیشتر احساس سردرگمی داشت، تا صمیمیت. «پس این همان تثلیث مقدسی است که در سواست کردم. سه مرد عاقل.»

یک لحظه مکث کرد تا قدرتش را نشان دهد. کرج به سمت پنجره رفت و به چشم‌انداز نفس‌گیر آن سوی پنجره خیره شد. زمین‌های قدیمی و پُر علف آفتاب‌گیری که در امتداد دره‌ای عمیق به‌صورت چهل‌تکه‌ای کنار هم چیده شده بودند و تا قله‌های دندان‌دار کوه کولسرولا^۱ امتداد داشتند. چند کیلومتر آن‌طرف‌تر، جایی حدوداً بالای دریای بالناریک^۲، توده‌ی

(۱) در انجیل متی، چنین نقل شده است که سه مرد عاقل با راهنمایی ستاره‌ای به دیدن حضرت عیسی (ع) در گهواره می‌روند و با خودشان گندر، مس و طلا هدیه می‌برند.

Collserola (۲)

Balearic Sea (۳)

خطرناکی از ابرهای طوفانی در حال جمع شدن بر روی خط افق بودند.

کرج با خود اندیشید، «جور در می آید» و احساس می کرد به زودی در این اتاق و در جهان ورای آن، آشفته‌گی ای به پا خواهد شد.

ناگهان به سمت آن‌ها برگشت و چنین شروع کرد: «آقایان، تصور می‌کنم اسقف والدزپینو قبلاً درخواست مرا برای محرمانه بودن این ملاقات به شما گفته است. پیش از آنکه بحث را ادامه دهیم، فقط می‌خواهم شفاف بگویم چیزی که با شما در میان می‌گذارم باید کاملاً محرمانه باقی بماند. به زبان ساده عرض می‌کنم، از شما می‌خواهم همه سکوت کنید. می‌فهمید؟»

هر سه مرد به نشانه رضایت ضمنی و با اکراه سری تکان دادند. کرج هم فهمید که احتمالاً این حرف سر-ال-عفایده بود. آن‌ها می‌خواهند این اطلاعات را دفن کنند - نه این که آن را پخش کنند.

کرج شروع کرد: «من امروز اینجا هستم، چون یک کشف علمی کرده‌ام که تصور می‌کنم از شنیدن آن یکه خراشید. این چیزی است که سال‌ها برایش تلاش کرده‌ام، و امیدوارم بتواند به دو پرسش بسیار اساسی ناسا از تجربیات انسانی ما پاسخ دهد. اکنون که موفق شده‌ام، خدمت شما رسیده‌ام. من متوجه هستم که اعتقاد دارم این اطلاعات بر ایمان و اعتقاد مردم جهان تأثیر عمیقی خواهد داشت، و به احتمال زیاد تغییری ایجاد خواهد کرد که می‌توان به عنوان -بهتر بگویم- فروپاشی توصیفش کرد. در حال حاضر، من تنها فرد روی زمین هستم که اطلاعاتی را که قرار است در اختیار شما قرار دهم، می‌داند.»

کرج دستش را داخل جیب کتش برد و گوشی هوشمندش را بیرون آورد، چیزی که خودش طراحی کرده و ساخته بود تا نیازهای منحصر به فردش را تأمین کند. قاب گوشی معرق کاری شده بود و رنگ روشنی داشت. بعد آن را مثل تلویزیون در مقابل آن‌ها باز کرد. در عرض چند ثانیه، دستگاه را به یک سرور فوق امنیتی وصل کرد. همه سی و هفت حرفی خود را وارد و برای آن‌ها فایلی را به صورت زنده پخش کرد.

کرج گفت: «چیزی که شما قرار است ببینید، بخش اولیه‌ی خبری است که امیدوارم شاید یکی دو ماه آینده با مردم جهان به اشتراک بگذارم. اما قبل از انجام این کار، می‌خواستم با چند نفر از بانفوذترین متفکران مذهبی جهان مشورت کنم تا ببینم از شنیدن این خبر، آن‌ها که بیشترین تأثیر را می‌گیرند چه عکس‌العملی نشان خواهند داد.»

اسقف با صدای بلند آهی کشید، که نشان می‌داد بیشتر خسته است تا نگران. «مقدمه‌ی

جذابى بود، آقاي كرج، طورى حرف مى‌زنيد كه انگار چيزى كه قرار است نشان بدهيد اصول و پايه اديان جهان را خواهد لرزاند.»

كرج به مخزن باستانی متون مقدس نگاهی انداخت، «پايه‌هاى شما را نمى‌لرزاند. آن‌ها را متلاشى مى‌كند.»

كرج مردان پيش روى خود را وړانداز كرد. چيزى كه آن‌ها نمى‌دانستند اين بود كه كرج برنامه‌يى كرده است تا فقط در عرض سه روز، اين مطلب را كه با دقت تمام طراحي شده است روى بدى غير منتظره علنى كند. هنگامى كه انجامش داد، آن وقت مردم سرتاسر جهان موجه مى‌شوند كه تعاليم همه اديان در واقع يك نقطه مشترك دارند. همه آن‌ها سماره به يرايه رفته‌اند.